



اصلی ترین مختصات شاعری فرّخی یزدی

محمود صادق زاده^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی؛ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یزد، ایران

تاریخ دریافت: ۹۸/۸/۲۷ تاریخ پذیرش: ۹۹/۳/۲۳

چکیده

محمد فرّخی یزدی، یکی از چهره‌های برتر ادبیات سیاسی و از شاخه شاعران مردمی دوره مشروطیت و پهلوی اول به شمار می‌رود. وی از قالب‌های سنتی برای مفاهیم آزادی، برابری و وطن‌خواهی بهره می‌برد. هرچند شهرت اصلی وی در غزلیات سیاسی است، رباعیات سیاسی فی‌البداهه‌اش نیز قابل توجه است. شیوه شاعری فرّخی در بیشتر موارد در محدوده سبک بازگشت، یعنی: شیوه مرسوم شاعران تا قرن هشتم، به‌ویژه سعدی است که گاه با چاشنی ویژگی شعر دوره صفوی در می‌آمیزد. شعر فرّخی از لحاظ بیانی، دو نوع اصطلاحات و ترکیبات دارد: یکی، اصطلاحات و ترکیبات زبانی کلاسیک؛ دوم، اصطلاحات و ترکیبات جدید معنایی. هرچند، شعر دوره مشروطیت به دلیل ضرورت پیام‌رسانی، چندان جایی برای صورخیال و آرایه‌های ادبی باقی نگذاشته بود، با این حال در شعر فرّخی و بعضی دیگر از شاعران برتر این دوره، همچون: بهار و عشقی به‌طور طبیعی و تحت تأثیر

ذوق سرشار آنان آرایه‌های ادبی و صورخیال زیبایی به کار رفته است. به جز این‌ها، اصلی‌ترین ویژگی‌های شعر فرّخی یزدی عبارت است از: شعر روزنامه‌ای و قدرت طبع وی در بدیهه‌سرایی، بیان اندیشه‌های آزادی‌خواهی، استبداد ستیزی، ناسیونالیستی، تجدّد طلبی و نوگرایی، جامعه‌اشتراکی، ادبیات کارگری، ادبیات زیرزمینی و مضامین پایداری، کاربرد اشارات اساطیری و باستان‌گرایی و شعر زندان که موارد یادشده با تجزیه و تحلیل اشعار دیوان و روزنامه‌های طوفان وی بررسی شده است.

کلید واژه‌ها: غزلیات سیاسی، سبک فرّخی یزدی، آزادی‌خواهی، اصطلاحات انقلابی و سوسیالیستی، اشارات اساطیری.

۱- مقدمه

۱-۱- **زمینه، اهمیت و بیان مسأله:** مهم‌ترین تحوّل اساسی در زبان و ادبیات مشروطیت، پیدایش ادبیات سیاسی و رواج روانی و سادگی در شعر و نثر بود، به طوری که، ادبیات مترقی این دوره، هم از لحاظ شکل و هم از لحاظ محتوا به صورت جدّی دگرگون شد. به طور کلی شاعران دوره مشروطیت سه دسته بودند: اول، کسانی که از سنت کلاسیک شعر فارسی (غنایی، فلسفی، اخلاقی و دینی) پیروی می‌کردند، مانند: رشید یاسمی، مهدی حمیدی و محمد حسین شهریار؛ دوم، شاعران دوره مشروطیت که درون مایه اصلی شعر آنان، وطن‌پرستی، ملیت، آزادی‌خواهی و اصلاح‌طلبی بود. البته بعضی از نمایندگان این گروه، به اندیشه‌های سوسیالیستی و جامعه‌اشتراکی و ادبیات کارگری گرایش پیدا کردند که پیش‌رو همه آنان، فرّخی یزدی و لاهوتی بودند. این گروه، هرچند از جهت شکل شعر، از سنت کلاسیک پیروی می‌کردند، اما هدف اصلی آنان بیان مسایل و مضامین انقلابی و اصلاح‌طلبی بود.

گروه سوم، شاعران نوگرا و پیش‌روان شعر آزاد بودند که نماینده اصلی آنان، نیمایوشیج بود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۳: ۷۹-۸۰) اما دکتر شفیع کدکنی عقیده دارد که شعر مشروطیت از نظر تحولات اجتماعی و سیاسی و طبقاتی، به چهار موج تقسیم می‌شود:

(۱) شاعرانی که به رغم علاقه‌ای که به مسایل اجتماعی از خود نشان می‌دادند، حاضر نبودند قدمی از حیطه سنت فراتر نهند، مانند: ادیب الممالک، ادیب پیشاوری، ادیب نیشابوری وحید دستگردی، حمیدی شیرازی و؛ (۲) شاعرانی که گوشه‌چشمی به قشر عظیمی از توده مردم، خصوصاً خوانندگان عوام داشتند و تلاش برای مشروطیت یکی از خصایص اصلی شهر آنان است، مانند: عارف، عشقی، نسیم شمال، فرّخی یزدی، دهخدا و بهار؛ (۳) شاعرانی که در سمت اصلاح بودند، ولیکن اصلاحی بر اساس سنت، مانند: ایرج، لاهوتی، دهخدا (در بعضی اشعارش) و بهار (در برخی اشعارش) و (۴) شاعران موج چهارم که از اوضاع و احوال جهان بی‌خبرند، مانند: حبیب خراسانی، صفای اصفهانی و صفی علی شاه. (همان: ۳۳۸)

در این میان، فرّخی یزدی از شاخه شاعران کلاسیک است که هرچند در کاربرد قالب‌های شعری از شیوه سنتی پیروی می‌کند، با این حال از لحاظ مضامین و درون‌مایه اجتماعی و سیاسی و انعکاس مسایل روز، می‌توان او را جزو شاعران نوآور به شمار آورد. فرّخی از طبقه محروم جامعه ایران برخاست و تا پایان عمرش - که حکایت مبارزه طولانی، زندان و بیماری و آوارگی است - به شدت از طبقه محروم جامعه و از کارگران و کشاورزان زحمت‌کش، دفاع نمود و با این که از تحصیلات عالی به دور بود، از بزرگ‌ترین غزل‌سرایان سیاسی و اجتماعی زمان خود به شمار می‌رفت.

فرّخی از همان اوان نوجوانی، علاقه و گرایش خود را به شعر نشان داد و مقدمات شعر و ادب را در مکتب‌خانه و در پیشگاه استادان خود، به ویژه در نزد «مشارق الملک» (شارق یزدی، شاعر نامور دوره قاجار) آموخت. (مسرت، ۱۳۷۳: ۷) تخلص وی در ابتدا «فرّخ» بود و

سپس به وسیلهٔ حاکمان بختیاری به «تاج الشعرا» و نیز از سوی آزادی خواهان به «لسان الملّه» ملقب شد. شهرت اصلی فرّخی در غزل سیاسی است، اگرچه در قالب‌های دیگری چون، مسمّط و رباعی نیز مهارت‌های خود را به خوبی نشان می‌دهد؛ به‌ویژه رباعیات سیاسی وی که فی‌البداهه می‌سراید و «دست کمی از رباعیات کسانی چون خیّام در فلسفه و عرفان ندارد». (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۳: ۳۳۸)

غزل سیاسی و یا به تعبیری «غزل نیمه سیاسی» فرّخی از غزل‌هایی است که با «زبان امروز» سروده شده، هرچند خمیر مایهٔ اصلی آن قدیمی است. با این حال شعر فرّخی به زبان مردم و توده‌هاست؛ چون وی «شاعر مردم است، نه شاعر ستمگران و بیکاران و شبه روشنفکران و معماپسندان» (فرشیدورد، ۱۳۶۳: ۱۴۰)؛ زبانی روشن و فصیح و واقعی، یعنی: «سبک رئالیسم». بنابراین آنچه را برداشت و احساس نموده، بدون تکلف و با سادگی و روشنی و از روی صداقت بیان می‌کند.

۱-۲- **پیشینهٔ تحقیق:** فرّخی شاید بیش از بیست هزار بیت شعر دارد که در عین سلیسی و روانی، از افکار و مضامین تازه و بلند برخوردار است و به مقتضیات اجتماعی و سیاسی و ضرورت‌های تاریخی می‌سراید، به‌طوری‌که کارنامهٔ وی، کارنامهٔ نهضت مشروطیت نیز است. البته در زمینهٔ دوران زندگی، مبارزات سیاسی، روزنامه نگاری، انتشار اشعار و ابعاد فکری و بعضی ویژگی‌های شاعری وی در سال‌های اخیر تحقیقات سودمندی پدید آمده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است: شهر شعر فرّخی (۱۳۷۵) و چهار شاعر آزادی از محمد علی سپانلو؛ بن‌مایه‌های درد و رنج در شعر فرّخی یزدی (۱۳۸۱) از محمد علی صادقیان؛ بازگشت فرّخی به تاریخ و افسانه (۱۳۸۱) از علی سلطانی گرده‌فرامری؛ نگاهی به شعر فرّخی یزدی از دیدگاه بلاغت (۱۳۸۱) از محمد فشارکی و نیز مقالات نگارنده در بارهٔ ابعاد گوناگون زندگی، اندیشه، مبارزات سیاسی و روزنامه نگاری و سبک نثر وی که در مجلات

علمی-پژوهشی و یا همایش‌های تخصصی منتشر شده، اما در بارهٔ مختصات سبک شعر فرّخی یزدی به طور مستقل و کامل صورت نگرفته است.

۱-۳-روش کار: فرّخی یزدی مشهورترین شاعر یزدی است، که شخصیتی عمیق و چند بعدی دارد و زندگی، مبارزات، اندیشه‌ها، اشعار و آثار قلمی وی را از جهات گوناگون (سبکی، انواع ادبی، سیاسی و اجتماعی، مسلکی و...) می‌توان تحقیق و بررسی کرد. نگارنده در این جستار می‌کوشد، از طریق تجزیه و تحلیل اشعار و روزنامه‌های «طوفان» فرّخی و پیشینهٔ تحقیق، اشعار وی را از لحاظ قالب شعری، زبان بیان، جنبه‌های ادبی، محتوا و درون‌مایه و ویژگی‌ها و نوآوری‌ها بررسی کند. اشعار فرّخی در متن بر اساس شمارهٔ صفحات به دیوان اشعار فرّخی یزدی، به کوشش حسین مکی ارجاع داده شده است.

۲-بحث

۱-۲. ویژگی‌های اشعار سیاسی فرّخی یزدی

الف- شیوه‌های بیان غزل‌های سیاسی فرّخی یزدی (سنت‌گرایی ادبی)

زبان فرّخی در سرودن انواع شعر توانا و گویاست، با این حال، او شاعر غزل است. وی به شیوهٔ پیشینیان شعر می‌گوید (شیوهٔ معمول شاعران تا قرن هشتم هجری، به ویژه به شیوهٔ سعدی)، اما گاهی آن را با چاشنی ویژگی شعری شاعران دوران صفوی نیز درآمیخته است؛ با این تفاوت که نازک خیالی‌ها و تشبیهات در شعر او بدون ابهام و پیچیدگی به کار گرفته شده است و واژه‌های شعر وی بر خلاف بیشتر شاعران آن شیوه، در بسیاری از موارد، از زبان محاوره به دور است و از روشنی و روانی برخوردار است.

شیوهٔ بیان او در غزل‌های سیاسی، بدین صورت است که ابتدا «غزل را با یکی، دو بیت عاشقانه، آغاز و سپس اندیشه‌ها و دیدگاه‌های سیاسی خود را بیان می‌کند، چنان‌که گویی قصیده را با «تغزل» می‌آغازد و با مدح ممدوح به پایان می‌برد». (صبور، ۱۳۷۸: ۱۳۰-۱۳۱) از

این رو «مهم‌ترین خصوصیات شعر وی یک دست نبودن غزلیات اوست» (فشارکی، ۱۳۸۱: ۶۹)؛ مثلاً غزلی را با ابیات زیر آغاز می‌کند:

دوش یارم زد چو بر زلف پریشان شانه را
موبه مو بگذاشت زیر بار دل‌ها شانه را
نیست عاقل را خبر از عالم دیوانگی
گر زندانی ملامت می‌کند دیوانه را
در عزای عاشق خود شمع سوزد تا به سر
خوب معشوق وفاداری بود، پروانه را!
اما ناگهان در ادامه چنین می‌گوید:

این بنای داد یارب چیست کز بیداد آن
دادها باشد به گردون محرم و بیگانه را؟
از در و دیوار این عدلیه بارد ظلم و جور
محو باید کرد یکسر، این عدالت‌خانه را

(فرّخی، ۱۳۶۹: ۷۹)

این ویژگی شعر فرّخی یزدی و بیشتر شاعران این دوره (مشروطه اول) در استفاده از قالب‌های سنتی برای بیان مضامین تازه، هر چند بیانگر این است که اندیشه‌های نوآوری خواهانه و دموکراسی و ضد استبدادی را نیز می‌توان با قالب‌های سنتی و کهن بیان کرد، با این حال، موجب «عدم تجانس فضای انتقادی و سیاسی شعر با فضای دو بیت آغازین» می‌شود و «غزل را دچار ناهم‌آهنگی می‌سازد» (آجودانی، همان: ۱۶۹) - که مشهود است - به ویژه که گاه شعر را به «سبک روزنامه» و یا «گزارش منظوم» بدل می‌کند؛ مثلاً در حالی که غزل با ترکیبات و اصطلاحات شعر کلاسیک و فضای «عاشقانه» هماهنگی دارد، برای آرمان‌های اجتماعی و «فضای سیاسی» به خدمت گرفته می‌شود. از این رو، غزل فرّخی در بسیاری از موارد از لحاظ کاربرد واژگان و ترکیبات و اصطلاحات شعر کلاسیک، غزلی است در محدوده شعر بازگشت. در این نوع شعرهای او حتی از نوآوری‌های سبک هندی اثر و نشانی نیست.

شیوه مرسوم غزل فارسی تا قرن هشتم، آن چیزی است که در جای جای بیشتر این نوع غزل‌های او دیده می‌شود. این پای‌بندی و علاقه به کاربرد ترکیبات پیشینیان تا به حدی است که شاعر آن‌جا که از عدم «تعادل واردات و صادرات» و «فقر و بی‌پولی» و فلاکت مملکت

سخن می‌گوید، از به کارگیری ترکیب دست فرسوده‌ای، چون «نرگس مکحول» خودداری نمی‌کند:

واردات و صادرات ما تعادل چون نیست هر چه خواهی در ایران فقر هست و پول نیست
با فلاکت از چهار سو، پر سائل است وز برای این همه سائل کسی مسئول نیست
بس ز بی چیزی جهان تاریک شد در پیش چشم چشم مردم مبتلای نرگس مکحول نیست

(فرّخی: ۱۱۴)

با این حال شخصیت واقعی فرّخی یزدی و ارزش‌های شعری وی در بیان مفاهیم و مضامین اجتماعی و سیاسی و نوآفرینی در اصطلاحات و ترکیبات سیاسی و مسلکی تازه‌ای است که در اشعار خود به کار برده است و از این دیدگاه می‌توان او را «صاحب مکتب» دانست. (سپانلو، ۱۳۶۹: ۴۲۹)

ب- بدعت‌ها و ترکیب آفرینی‌ها

فرّخی از لحاظ بیانی، دو نوع ترکیبات و اصطلاحات دارد: یکی ترکیباتی و اصطلاحات زبانی کلاسیک؛ دوم، ترکیبات و اصطلاحات جدید معنایی و محتوایی. هر چند فرّخی از لحاظ کاربرد اصطلاحات و ترکیبات مستعمل و رایج ادب فارسی مانند: (نرگس چشم، لعل چون یاقوت، گنج عزت، طایر اقبال، غزل رعنا و...) شاعر سنت‌گراست، با این حال، چهره واقعی او را از طریق این ترکیبات شعر کلاسیک نمی‌توانیم بشناسیم؛ بلکه شخصیت واقعی او را باید در انواع مختلف ترکیبات جدید دیوان او (ترکیبات وصفی، اضافی، کنایی و استعماری) بجویم که شاعر آن‌ها را براساس تجربیات نوین آفریده است؛ مانند: (بیرق سرخ مساوات، جنگ صنفی، چکش کارگران، سالوس انقلاب، شاهد آزادی و...) بنابراین، یکی از ویژگی‌های سبکی شعر فرّخی، بسامد کاربرد واژگان و ترکیبات است، که در آینه زلال این ترکیبات سیاسی و مسلکی می‌توانیم، چهره واقعی او را مشاهده

کنیم و البته این یکی از شیوه‌های بسیار مؤثر در شناخت دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی و نیز تشخیص میزان درک هنری و آفرینش ادبی هر شاعری می‌تواند باشد. (آجودانی، همان: ۱۹۳)

از این رو بسامد، ترکیباتی چون: (مرگ سرخ، جنگ صنفی، انتقام کارگر، شام آزادی، ناخدای استبداد، لشکر سرخ، شاهد آزادی، توده زحمت کش، چکش کارگران و...) در اشعار فرّخی، علاوه بر این که هویت شاعر را با گرایش‌های تند انقلابی و سیاسی، برایمان بیان می‌کند، مسلک سوسیالیستی وی را نیز برای ما روشن می‌سازد؛ این ویژگی در مقایسه با دیگر شاعران هم عصر او چون: نسیم شمال و بهار، بیشتر مشخص می‌شود. اندیشه‌های سوسیالیستی چنان در آسمان بینش وی می‌درخشد که اگر چه از بعضی نمادهای تفکر افراطی وطن‌خواهی و افتخارات گذشته همچون «پرچم سیروس انقلاب» و «نوشدارو» یاد می‌کند، در برق داس دهقان و صدای چکش کارگر و... رنگ می‌بازد. همان گونه که در مقایسه فرّخی و نسیم شمال، برای فرّخی زمینه‌های مذهبی سنتی، قایل نیستیم و معنای آن، این نیست که شعر وی اصلاً دارای زمینه‌های مذهبی نیست و علیه اعتقادات دینی است، بلکه حتی «در نخستین شعرهای فرّخی، مانند: «مربع ترکیب ایران و اسلام» (ر.ک: دیوان: ۱۹۱)، می‌بینیم که به نوعی دارای زمینه‌های اعتقاد به خالق و صانع است، حتی فرّخی برخلاف عشقی و عارف، به طور آشکار علیه عقاید مذهبی، مستقیماً مخالفت و تبلیغ نمی‌کند و اگر هم انتقاد می‌کند بیشتر به صورت غیر مستقیم علیه بعضی مظاهر و ظواهر قشر زاهدان و متشرعان متعصب و ارتجاعی؛ مانند (صنف ارتجاعی و شیخ و مسلک) است. با این حال «ذهنیت فرّخی ذهنیت مذهبی نیست» و اگر مستقیماً به مذهب انتقاد نمی‌کند و نمی‌ستیزد، به دلیل «ملاحظات سیاسی و احترام به عقاید توده است.» (آجودانی، همان: ۲۰۱)

ج- صور خیال و آرایه‌های ادبی در شعر فرّخی یزدی

هرچند شعر دوره مشروطیت، چنان توفنده و کوبنده است که جایی برای پرداختن به آرایه‌های ادبی و صورخیال باقی نگذاشته است و حتی ادبیات این دوره را نمی‌توان از لحاظ ادبی و ایماژ و تخیل نقد و بررسی کرد، با این حال در شعر بعضی از شاعران درجه یک این

دوره، چون (بهار، عشقی و فرّخی و...) به طور طبیعی و بر اساس توانایی و ذوق سرشار، آرایه‌ها و صورخیال زیبایی به کار رفته است. (شفیعی کدکنی، همان: ۳۳۸) فرّخی نیز هنر شاعری و فعالیت‌های روزنامه نگاری خود را در راه هدف‌های اجتماعی و سیاسی و مسلکی به کار گرفته است، با وجود این، «از آن‌جا که از مکتب شعر و شاعری درس گرفته و به نفس هنر نیز اعتقاد داشته، از جوهر شعری نیز غفلت نورزیده و اشعارش را به عرصه شعارهای سطحی روزانه و مسایل عادی سیاسی مبدل نساخته است و به همین دلیل، دیوان او از دیدگاه بلاغت نیز قابل بررسی است.» (فشارکی، همان: ۶۷) از این رو فرّخی هرچند در آفرینش صور خیال، چون آفرینش ترکیب‌ها و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی، نوآور نیست، با این حال به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، تصویرهای خیالی و آرایه‌های ادبی زیبایی را به کار برده است که نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

استعاره مصرّحه: (غزال غزل خوان، استعاره از معشوق)؛

به من غزال غزل خوان من از آن شد رام / که فرّخی ره او با غزل‌سراییی زد

(فرّخی: ۱۳۲)

ایهام: ناخدا

اندرین طوفان، خدا داند که کی غالب شود / ناخدای ارتجاعی، یا خدای انقلاب؟

(فرّخی: ۹۲)

ناخدا، دو معنای بی‌خدا و ملوان را تداعی می‌کند.

تشبیه بلیغ: (اهریمن استبداد)

اهریمن استبداد، آزادی ما را کشت / نه صبر و سکون جایز، نه حوصله باید کرد

(فرّخی: ۱۱۹)

تشبیه تمثیل:

آن که در زنجیر کرد افکار ما را فرّخی / در حقیقت آفتابی را به گل اندوده بود

(فرّخی: ۱۳۱)

به زنجیر کردن افکار مانند آفتاب به گل اندودن است.

جناس اشتقاق (سائل، مسئول)

بافلاکت مملکت از چار سو پرسائل است وز برای این همه سائل کسی مسئول نیست

(فرّخی: ۱۱۴)

جناس لفظ: (آجل، عاجل)

اجرا نشد میان بشر گر مرام ما آجل شود، اگر چه به عاجل نمی شود

(فرّخی: ۱۲۶)

جناس ناقص: (کند، نگند)

به صد امید نشاندم نهال آز خدا گند، نگند باغبان نهال مرا

(فرّخی: ۸۷)

طرد و عکس:

بشکست مرا پشت اگر بار درستی میزان درستی شده شکستگی ما

(فرّخی: ۹۱)

مراعات نظیر همراه با تلمیح و ایهام:

گواه دامن پاک سیاوش کشت چون آتش فلک خاکستر غم بر سر سودابه می ریزد

(فرّخی: ۱۳۶)

کنایه:

عمری است کز جگر، مژه خوناب می خورد این ریشه را بین ز کجا آب می خورد

(فرّخی: ۱۳۶)

لفّ ونشر:

با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

(فرّخی: ۹۶)

د- شعر روزنامه‌ای و قدرت طبع فرّخی در بدیبه سرایی

یکی از ویژگی‌های شعر فرّخی که بسیار قابل توجه است و باید بدان اشاره کرد، قدرت بالای طبع او در سرودن اشعار بالبدیبه است و بسا دیده شده که به فاصله ده دقیقه به مناسبت غزلی لطیف ساخته است. غزل‌های او که در روزنامه طوفان درج شده عموماً بالبدیبه سروده شده است، زیرا مدیریت و سردبیری روزنامه طوفان و مسایل و مشکلات مربوط به انتشار آن، باعث می‌شود که برای سرودن اشعار نتواند خیلی وقت صرف کند، از این رو بدون فکر قبلی، برای درج در روزنامه اشعاری مناسب و هماهنگ با موضوع سر مقاله می‌سرود. (مسرت، همان: ۲۹۴)

۲-۲. محتوا و درون‌مایه‌های شعر فرّخی یزدی

هست جانانه ما شاهد آزادی و بس جان ما در همه جا برخی جانانه ماست

(فرّخی: ۱۰۹)

الف- اندیشه‌های آزادی‌خواهی و استبدادستیزی (آزادی، استقلال، قانون، عدالت)

یکی از موضوعات محوری شعر این دوره، آزادی‌خواهی و مبارزه با استبداد است که البته روی دیگر سکه آزادی‌خواهی، استقلال طلبی است و در راستای مبارزه با استعمار و عوامل خارجی معنا می‌یابد.

آزادی در این دوره بیشتر در معنای حق حاکمیت ملت، مشروطه‌خواهی و قانون‌گرایی است؛ در شعر فرّخی که یکی از ستایشگران آزادی و از کوشندگان راستین و خستگی‌ناپذیر علیه استبداد است، آزادی و کاربردهای دیگر آزادی (آزادی قلم و بیان، حق رأی و انتخابات آزاد و قانون و...) جایگاهی بسیار والا دارد؛ به طوری که هر گاه به واژه‌های آزادی می‌رسد، لحن سخن و آهنگ کلام او چهره‌ی دیگری به خود می‌گیرد؛ شعر زیر یکی از مصداق گویای آن است:

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی
دست خود ز جان شستم از برای آزادی
تا مگر به دست آرم دامن وصالش را
می دوم به پای سر در قفای آزادی
با عوامل تکفیر صنف ارتجاعی باز
حمله می کند دایم بر بنای آزادی
در محیط طوفان زای، ماهرانه در جن
ناخدای استبداد با خدای آزادی
شیخ از آن کند اصرار بر خرابی احرار
چون بقای خود بیند در فهای آزادی
دامن محبت را گر کنی ز خون رنگین
می توان تو را گفتن پیشوای آزادی
فرّخی ز جان و دل می کند در این محفل
دل نثار استقلال، جان فدای آزادی

(فرّخی: ۱۷۷)

آزادی، در نظر فرّخی بیشتر مترادف با قانون خواهی و آزادی بیان و حق رأی و مردم سالاری به منظور تحقق عدالت در اجتماع است. این توجّه فرّخی به عدالت در معنای برابری و از بین رفتن فاصله های طبقاتی و محو هر گونه تبعیض، به حدی است که وی را «نخستین مبلغ معنای سیاسی و اقتصادی عدالت در شعر فارسی» (سپانلو، همان: ۴۵) می دانند.

تا مگر عدل و تساوی در بشر مجری شود انقلابی سخت در دنیا به پا باید نمود

(فرّخی: ۴۲۷)

و یا:

عمرها در طلب شاهد آزادی و عدل
سر قدم ساخته تا ملک فنا تاخته ایم
بر سر نامه طوفان بنگر تا دانی
بیرق سرخ مساوات بر افراخته ایم

(فرّخی: ۱۵۸)

در جای دیگر فرّخی آزادی را در استقرار دولت مردمی و دموکراسی را بر اساس رأی ملت می بیند:

دولت هر مملکت در اختیار ملت است
آخرای ملت به کف کی اختیار آید ترا؟

(فرّخی: ۷۹)

بحث درباره دیگر جنبه های آزادی خواهی فرّخی یزدی در مقایسه با دیگر شاعران و روشنفکران معاصرش مجال دیگری را می خواهد که جداگانه بدان پرداخته می شود.

ب- فرّخی یزدی و تجدّدخواهی و نوگرایی

مهم‌ترین چالش فرهنگ ایران پس از مشروطیت، مسأله «تجدّد و سنت» است. تجدّد که ترجمه «مدرنیسم» است، از سال‌ها پیش از مشروطه در ایران پیدا و در مفهوم «مدرنیته» و «مدرنیزاسیون» تعبیر شد و به کار رفت؛ یعنی «تجدّد» هم در «مفهوم عقلانیت و نیز تفکر و عقاید و جهان‌بینی و شیوه‌های اندیشیدن» به کار رفت و هم در مفهوم «تجدّد در نظام زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه و شیوه اداره آن». (یا مرگ یا تجدّد، همان: ۲۳-۲۴)

این مفاهیم در ادبیات این دوره نیز به کار رفته است؛ مثلاً بهار در این باره می‌سراید:

عقل کهن به مغز جوان است	فکر کهن به مغز جوان نیست
ز اصلاح اگر جوان نشود ملک	گر مرد جای حزن و سوگ نیست
ویرانه‌ای است کشور ایران	ویرانه را بها و ثمن نیست

(دیوان بهار، ج ۱: ۲۸۸)

با این حال، تجدّد در این دوره مفهوم گسترده‌ای دارد و مهم‌ترین ویژگی آن نقد نهادهای دینی و سازمان‌های سیاسی و حکومتی و اعمال و رفتار آنهاست و ما بازتاب این انتقادات را در آثار این دوره و نیز در روزنامه‌ها و مقالات و اشعار مشروطیت به خوبی می‌بینیم. فرّخی یزدی نیز چون بیشتر تجدّدخواهان این دوره در اشعار و یا مقالات خود در روزنامه طوفان، ضمن حمله به دو شعبه استبداد آن روز (استبداد سیاسی و استبداد دینی) و عوامل و مظاهر آن، به تجدّد و نوگرایی و نواندیشی و تحولات اجتماعی، بسیار پرداخته است. هرچند تجدّدخواهی فرّخی با نوعی سوسیالیزم اجتماعی و اقتصادی و جامعه‌اشتراکی و در عین حال با ناسیونالیسم و آزادی‌خواهی و قانون‌گرایی و نیز با اصلاحات عمیق و بنیادی فرهنگی و سیاسی همراه است

برای بررسی دیدگاه‌های نوگرایی و اصلاحات اساسی اجتماعی و اقتصادی فرّخی که در سرمقاله‌ها و مقالات فرّخی در طوفان درج شده، به پژوهش مستقّلی نیاز است، در این جا، تنها

دو نمونه از اشعار فرّخی که در بردارنده برنامه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی است و تقریباً بیانگر اندیشه‌های نوگرایی و اصلاح طلبانه وی است، می‌آوریم:

باید زدن به دیر کهن کوس انقلاب	با فکر نو موافق ناموس انقلاب
گر دست من رسد ز سر شوق می‌روم	تا خوابگاه مرگ به پابوس انقلاب
از بهر حفظ ملک «گزرسس» بیاورم	در اهتزاز پرچم سیروس انقلاب
از انقلاب ناقص ما بود کاملاً	دیدیم اگر نتیجه معکوس انقلاب

(فرّخی: ۹۳)

و نیز:

خوش آن که در طریق عدالت قدم زنیم	با این مرام در همه عالم علم زنیم
این شکل زندگی نبود قابل دوام	خوب است این طریقه بد را به هم زنیم
قانون عادلانه تر از این کنیم وضع	آن گاه بر تمام قوانین قلم زنیم
چون جنگ خلق بر سر دینار و درهم است	باید به جای سکه چکش بر درم زنیم
ما را چو فرّخی همه خوانند تندرو	روزی گراز حقایق نا گفته دم زنیم

(فرّخی: ۱۶۲)

ج- اندیشه‌های ناسیونالیستی و اشارات اساطیری در شعر فرّخی یزدی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر فرّخی، اشاره و تکیه بر افتخارات و عظمت‌های ایران باستان و بیان احساسات ملی‌گرایی و وطن‌خواهی است. البته شاعران مشروطیت و از جمله فرّخی یزدی، به ضرورت تاریخی و به اقتضای سیاسی، این شیوه را برگزیدند، زیرا روشنفکران و شاعران این دوره، ناچار بودند که در مبارزات ضد استعماری، بر اندیشه‌های ناسیونالیستی تکیه و در مبارزات ضد استبدادی نیز بر دستاوردهای فرهنگی و علمی توجّه و تأکید کنند. این گرایش‌ها در تهییج و برانگیختن عمومی علیه سلطه خارجی و ایجاد شور استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی است و در آن شرایط، اندیشه‌ای مترقی بود؛ هرچند بعدها در دوره پهلوی، این اندیشه وطن‌پرستی و ناسیونالیستی، به وطن‌پرستی افراطی (شوونیزمی) تبدیل می‌شود. اما همان‌گونه که اشاره شد، گرایش فرّخی یزدی به اندیشه‌های ناسیونالیستی و

وطن خواهی و قهرمانان اساطیری، یا در راستای برقراری آزادی (آن هم در مبارزه با استبداد داخلی) و در مفهوم (حق رأی و انتخاب و قانون‌گرایی و عدالت‌طلبی) است و یا در راستای استقرار استقلال (در مبارزه با استعمار خارجی) معنا پیدا می‌کند.

مثال برای نمونه اول (آزادی خواهی و مبارزه ضد استبدادی):

این همان ایران که منزلگاه کیکاووس بود	خوابگاه داریوش و مأمن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود	نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود
این همه از بی‌حسی ما بود کافس‌ده‌ایم	مردگان زنده، بلکه زندگان مرده‌ایم
این وطن رزم‌آوری مانند قارون دیده است	وقعه‌گرشاسب و جنگ‌تهمتن دیده است
هوشمندی همچو جاماس و پشتون دیده است	شوکت‌گشتاس و دارایی بهمن دیده است
ای بی‌شور مردم عرق ایرانی کجاست	شد وطن از دست آیین مسلمانی کجاست؟

(فرّخی: ۱۸۶-۱۸۷)

یا:

ای وطن پرور ایرانیِ اسلام پرست

همتی زان که وطن رفت چو اسلام ز دست

(فرّخی: ۱۹۱)

مثال برای مورد دوم:

دولت هر مملکت در اختیار ملت است

آخرای ملت به کف کی اختیار آید ترا؟

(فرّخی: ۷۹)

یا:

عید نوروزی که از بیداد ضحاک‌کی عزاست

هر که شادی می‌کند از دوده جمشید نیست

(فرّخی: ۱۰۶)

البته فرّخی یزدی، بیش از شاعران دوره مشروطه به قهرمانان ملی، دینی، تاریخی و یا داستانی اشاره کرده است و «به‌طور کلی فرّخی در تشبیه و تلمیح خود، نام پنجاه و دو نفر از پادشاهان،

قهرمانان یا شخصیت‌های مطرح در تاریخ ایران را آورده است که غیر از شاهنامه در دیوان هیچ شاعر دیگری در چنین حد وسیعی دیده نشده است. (سلطانی گرده‌فرامیزی، ۱۳۸۱: ۴۵) این ویژگی علاوه بر این که بیانگر انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی و مسلکی او است، نشانگر اطلاعات وسیع او در باره اساطیر و تاریخ ملی، دینی ایران است.

شیوه استفاده فرخی از اشارات اساطیری و تاریخی بدین صورت است که از چهره‌های مثبت چون (کاوه، جمشید، فریدون، فرهاد، کیکاووس، ...) برای تیپ‌سازی آرمان‌های خود (دموکراسی، انتخابات آزاد، آزادی، عدالت و ...) بهره می‌گیرد و از چهره‌های منفی و دشمنان چون («ضحاک، جانوسیار» و ...) برای تجسم و نشان‌دادن دخالت‌های سودجویانه استعمارگران و متجاوزان و ستمگران و وطن‌فروشان استفاده می‌کند؛ مثلاً از «سلم‌تور»، «روس و انگلیس» را اراده کرده است که به ایران هجوم آورده‌اند:

حاليا کز سلم تور انگلیس و روس، هست ایرج ایران سراپا دستگیر و پای بست

(فرخی: ۱۴۸)

مهم‌ترین شخصیت مورد نظر فرخی، کاوه آهنگر است که آرزو می‌کند مردی از جان گذشته، چون او به پا خیزد و درفش آزادی و استقلال را به اهتزاز در آورد.

خون‌ریزی ضحاک در این ملک فزون گشت کو کاوه که چرمی به سر چوب نماید؟

(فرخی: ۹۴)

فرخی دوران درخشش و شکوه و عظمت و افتخار و پیروزی ایران را به دوران حکومت جمشید (البته زمانی که فریادی از او جدا نشده بود) تعبیر می‌کند:

عید نوروزی که از دیدار ضحاک عزا است هر که شادی می‌کند از دوده جمشید نیست

(فرخی: ۶۸)

آزادی‌خواهان و وطن‌دوستان، چون فرهاد باید درس عشق بیاموزند و بی‌باکانه چون خود شاعر سختی‌ها را به جان بخرند و جان‌بازی کنند:

از تیشه و از کوه گران یاد بیارید سرمشق در این کار ز فرهاد بگیریید

(فرّخی: ۱۴۸)

فرّخی در اشاره به کیکاووس (به دور از ویژگی‌ها و رفتارهای قابل ایراد و بحث او)، شکوه و عظمت ایرانیان را به یاد می‌آورد که از نوادگان کیکاووس هستند.

این همان ایران که منزلگاه کیکاووس بود خوابگاه داریوش و مأمن سیروس بود

(فرّخی: ۱۴۸)

«فریدون» را نماد عدالت‌خواهی و مبارزهٔ دایم علیه ستمگری‌ها به شمار می‌آورد و استبداد حاکم را چون ضحاک و از این‌رو تلاش برای استقرار آزادی و استقلال را فریدون وار می‌خواند:

لطمهٔ ضحاک استبداد، ما را خسته کرد با درفش کاویان، روزی فریدون می‌شویم

(فرّخی: ۱۲۲)

فرّخی در جای دیگر با اشاره به آتش مقدّس زردشت، به شیوهٔ کنایه‌ای طنزآلود، تداوم آتش‌ظلم را در ایران بیان کرده است:

آتش‌ظلم در این خاک نگردد خاموش مهد زردشت، عجب آب و هوایی دارد!

(فرّخی: ۹۲)

فرّخی در آثار خود، چندان به رستم توجه نکرده است؛ «شاید از آن‌رو که رستم بزرگترین پهلوان ملی است و در آن روزگار، قهرمانی بر جای نمانده بود.» از طرفی «فرّخی، خود، تهمتن بود که بی‌باک از زندان، تبعید و شهادت در برابر رستم به پا خاسته بود، امید به قیام یک رستم نداشت و به همین سبب، از مرگ رستم عمیقاً متأثر بود و افسوس می‌خورد و می‌گفت که در مرگ او باید به اندازه‌ی آب‌های «هیرمند» اشک بریزیم» (سلطانی‌گردفرامرزی، همان: ۴۶)

به مرگ تهمتن از جور زال چرخ، در زابل چو رود هیرمند، اشک از رخ رودابه می‌ریزد

(فرّخی: ۹۷)

علاوه بر قهرمانان و پادشاهان اساطیری، فرّخی در بسیاری از موارد، به شخصیت‌های تاریخی، رجال مذهبی و قهرمانان داستانی نیز اشاراتی کرده‌است که در جای جای دیوان او وجود دارد.

این علاقه فرّخی در کاربرد اساطیر و مسایل ملی و تاریخی در شعر به حدی است که حتی در موضوعاتی که جنبه اجتماعی و سیاسی ندارد و صرفاً توصیف طبیعت و مظاهر آن است، نیز از اشاره به اساطیر و شخصیت‌های قهرمانی و داستانی دوری نمی‌کند؛ مثلاً در «مسمّط بهاریّه» زیر می‌سراید؛

تا کیومرث بهار آمد و بنشست به تخت	سرزد اشکوفه سیامک سان از شاخ درخت
غنچه پوشیده چو هوشنگ زمرد گون رخت	بست طهمورث بر دیو محن سلسله سخت
جام جمشید پر از باده کن اکنون که ز بخت	کرد هان دولت ضحاک خزان رو به زوال
چون فریدون علم افراشت ز نو فروردین	اردیش ایرج سان گشت ولیعهد زمین
سلم دی رشک بر او برد و کمر بست به کین	خون او ریز الا ماه منوچهر جبین

(فرّخی: ۱۹۳)

د- فرّخی و ادبیات کارگری

یکی از ویژگی‌های شعر فرّخی (که از برجسته‌ترین درون‌مایه‌های شعر مشروطه هم به شمار می‌آید) ادبیات کارگری است که از آشنایی وی با مدنیت غربی و فرهنگ اروپایی منشأ می‌گیرد و در اندیشه‌های سوسیالیستی وی ریشه دارد. از لحاظ بسامد کاربرد واژگان و اصطلاحات و مسایل مربوط به کارگران و کشاورزان و رنجبران فرّخی و لاهوتی، پیش‌رو دیگران هستند، به‌ویژه فرّخی که «از نخستین کسان بود که فرهنگ لغات پرولتری را در آثارش جولان داد و کوشید کلیات مکتب سوسیالیسم را در غزل‌هایش به زبانی ساده تعلیم و تبلیغ کند.» (سیانلو، همان: ۱۸)

مثلاً:

در مملکتی که جنگ اصنافی نیست
در جشن چرا به «کارگر» ره ندهند

آزادی آن منبسط و کافی نیست
این مجلس، اگر مجلس اشرافی نیست

(فرّخی: ۲۲۰)

مسکنت را زدم داس درو باید کرد
فقر را با چکش کارگران باید کشت

(فرّخی: ۱۱۱)

بنابراین فرّخی از این لحاظ به سوسیالیسم عقیده دارد و برقراری حکومت کارگری را در اشعار خود آرزو می‌کند، از این رو خواسته‌های کارگران و کشاورزان و دردها و رنج‌های آنان را در اشعار خود بیان کرده‌است، به طوری که بعدها «در»، خواسته‌های کارگران» در ادبیات کارگری انعکاس یافته است.

این ویژگی مردم‌گرایی و حمایت از رنجبران در شعر فرّخی، به غیر از این که روشنگر عقیده وی به «جامعه اشتراکی» است، بیانگر «نوعی واقع‌نگاری» (رالیسم) و «تیپ (نمونه) آفرینی» در شعر این دوره نیز است که شاعر سعی می‌کند، تا همه واقیعت‌ها و مسایل اجتماعی و سیاسی زمان خود را به‌طور واقعی گزارش دهد و ضمن انتقاد از ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها، از قشر زحمت کش و کارگر، حمایت کند. (آجودانی، همان: ۱۸۲) با این حال اشاره به سه مطلب در این جا ضروری است: یکی آن که سوسیالیسم فرّخی نه چون کمونیسم لاهوتی، نظامی است (ادبیات نوین ایران: ۱۰۸) و نه چون عقیده‌ی کمونیست‌های پس از وی فکری و ایدئولوژیکی، بلکه هدف او چنانکه ذکر شد، حکومت کارگران و زحمت‌کشان و ایجاد عدالت بر مبنای قانون در جامعه‌ای آزاد و پیشرفته است. دوم این که فرّخی حتی با وجود گرایش به سوسیالیسم اجتماعی، بیش از هر چیزی ستایش‌گر آزادی‌خواهی، استقلال‌طلبی، دموکراسی، وطن‌خواهی و قومیت ایرانی است و به هیچ وجه حاضر نیست، آزادی مردم و استقلال کشور را فدای گرایش‌ها و وابستگی‌های خود کند. سوم این که: مقصود فرّخی در حمایت از کارگران و زحمت‌کشان و بیان اندیشه‌های جامعه اشتراکی و تساوی و برابری،

دست یابی به منافع مادی و راه یابی به مقامات دولتی و حکومتی نیست، بلکه بی‌باکی و بی‌پروایی او در فریاد علیه زورمداران و ستمگران، چنان طوفانی است که دوران زندگی او جز تحمل رنج و سختی و مصائب و تبعیدهای اجباری و اختیاری و زندان و بیماری چیزی نیست و نه تنها هرگز در بند مال و جاه دنیا نیست و هرگز آزادی‌خواهی و آرمان‌طلبی را در پای «زر و زور و تزویر» قربانی نمی‌کند، بلکه همواره منافع مردم و جامعه را بر منافع خود ترجیح می‌دهد و در این راه نیز قربانی می‌شود.

به هر حال آنچه به عنوان نکته پایانی در این گفتار لازم است اشاره شود، این که: به قول شفیعی کدکنی، ادبیات کارگری که تحت تأثیر مدنیت غربی، به‌ویژه انقلاب سوسیالیستی روسیه تقریباً با مشروطیت شروع می‌شود، به دلیل اختناق و دیکتاتوری زمانه و «مزاحمت‌های نظام رضاشاهی» (که تحمل شنیدن اسم «کارگر» را نداشت)، هرگز در ایران رشد نمی‌کند؛ هرچند بعدها، با فراهم شدن اوضاع اجتماعی و سیاسی، شاخه‌ای از تفکر سوسیالیستی در ادبیات پدیدار می‌شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۹-۵۰)

ه- فرّخی و ادبیات زیرزمینی

در دوره رضاشاهی که تیرگی و وحشت همه‌جا را فرا گرفته، هردهان حق‌گویی بسته و هر قلم افشاگری شکسته و سانسور جدی برقرار گشته است و بیشتر ادبا به تحقیقات تاریخی و ادبی و تهیه جنگ‌های شعر، سرگرم شده‌اند و اگر انتقادی هم هست، سطحی و روبنایی است، بعضی از روشنفکران و آزادی‌خواهان، از طریق شب‌نامه و انتشار روزنامه و نشریه و سرودن اشعار سیاسی و پرخاشگر به صورت پنهانی، جریان افشاگری و روشنفکری علیه دیکتاتوری را ادامه دادند. از این رو به قول شفیعی کدکنی، ادبیاتی شکل می‌گیرد که می‌توان آن را «ادبیات زیرزمینی» نامید و ما نمونه‌های بارز آن را در شعر فرّخی یزدی، لاهوتی و حتی نیما (هرچند کم‌رنگ‌تر)، می‌توانیم ببینیم. (همان: ۴۷)

فرّخی که ادبیات زیرزمینی را به دلیل فضای اختناق آمیز و حاکمیت خودکامگان از آغاز مبارزات سیاسی و در نخستین زندان ضیغم‌الدوله‌ی بختیاری، با نوشتن شعر: «به زندان نگرده

اگر عمر طی / من و ضیغم الدوله و ملک ری...»، به وسیله‌ی ذغال بر روی دیوار زندان تجربه کرده، خود را برای مبارزه‌ای سخت و پی‌گیر به هر شکل ممکن آماده کرده بود. بنابراین حتی وقتی هم که «طوفان» به دلیل انتقادات و مخالفت‌های شدید، توقیف و تعطیل می‌شد، فرّخی با مجوز نشریه‌ای دیگر، مبارزات قلمی و افشاگری‌های خود را ادامه می‌داد. از این‌رو جز در زمانی که فرّخی در تبعید به سر می‌برد و یا در سفارت روس متحصّن بود، هیچ‌گاه، انتشار طوفان متوقّف نشد.

فرّخی نزدیک پایان مصونیت سیاسی‌اش در هفتمین دوره مجلس شورای ملی نیز برای ادامه مبارزه در اختناق با تشکیلات سری و حزب ملیون ارتباط برقرار می‌کند. این تشکیلات به منظور اعتراض علیه حکومت خودکامه پهلوی و اخلال در انتخابات مجلس فرمایشی هشتم، تصمیم می‌گیرد که شب‌نامه‌ای منتشر و در تمام شهرهای ایران پخش کند. متن این شب‌نامه در خانه فرّخی و به وسیله وی نوشته و تکثیر می‌شود. (پیشه وری، بی تا: ۱۲۳-۱۳۳ و معتضد، ۱۳۶۹: ۵۴۵) به هر حال ماجرای شب‌نامه لو می‌رود و بیشتر اعضای تشکیلات سری و حزب ملیون بازداشت می‌شوند. فرّخی که نیز در آن موقع به دلیل مسایل داخلی مجلس و نیز مخالفت‌هایش با رژیم در مجلس متحصّن بود، با نزدیک شدن پایان مصونیت سیاسی، به سفارت روس پناه می‌برد.

بعدها که فرّخی دوباره به بهانه‌ای و ترفندی، زندانی می‌شود، باز هم در زندان، با سرودن اشعار تند و مؤثر و افشاگری علیه رژیم، مبارزه را ادامه می‌دهد که بعضی از آن اشعار آتشین و انتقادی که بر روی تکه کاغذی نوشته شده و از دست جاسوسان زندان در امان مانده، دست به دست گشته و باقی مانده است. از جمله شعری که فرّخی با مطلع زیر سروده و در آن «عروسی ولیعهد را با عروسی نافر جام حضرت قاسم سنجیده» است. (مسرت، همان: ۱۷۷)

به زندان قفس، مرغ دلم چون شاد می گردد
مگر روزی که از این بند غم آزاد می گردد
(فرخی: ۱۱۹-۱۲۰)

یا:

باید این دور، اگر عالی و گر دون باشد
کنگ و کور و کر و سرگشته چو گردون باشد
در محیطی که پسند همه دیوانه گری است
عاقل آن است که در کسوت معجون باشد
(فرخی: ۱۱۸-۱۱۹)

و یا: شعر بسیار عالی و معروف:

سوگواران را مجال بازدید و دید نیست
باز گرد ای عید از زندان که ما را عید نیست
(فرخی: ۱۰۶)

و- اشعار زندان (حبسیات) فرخی یزدی

اگرچه با شنیدن واژه «حبسیه»، نام شاعرانی، چون «مسعود سعد» و «خاقانی» و ... در ذهنمان تداعی می شود، با این حال در بین سخنوران زندانی معاصر نیز بزرگان و نامورانی هستند که در این نوع فرعی ادبی، هنرنمایی کردند و احساسات و دردهای شخصی، اجتماعی و سیاسی خود را بیان نمودند که نام بهار و فرخی یزدی، بیش از همه قابل یادآوری است. شاید روزگار سرنوشتی چون «مسعود سعد» برای فرخی هم مقدر کرده بود که فرخی نیز مانند «مسعود سعد» گرفتار زندان و شکنجه شود؛ زیرا فرخی «از کودکی با دیوان مسعود سعد (شاعر زندانی) دمخور بود». (سپانلو، ۱۳۶۹: ۴۵)

فرخی نیز چون بهار، به لحاظ اوضاع اجتماعی و سیاسی خفقان آور، سالها در زندان دیکتاتوری به سر برد و این زمینه ای شد که حبسیات شیوا و مؤثر خود را از سختی های زمانه و درد و رنج خود بسراید؛ هر چند «بن مایه های درد و رنج در شعر فرخی یزدی»، اجتماعی و مردمی (آزادی، عدالت و برابری) است (صادقیان، ۱۳۷۹: ۱۱-۲۱) و حبسیات وی نیز از نوع حسب حالی.

فرّخی به غیر از زندان کوتاه ضیغم‌الدوله (که فرار کرد)، در مخالفت با قرارداد استعماری ۱۹۱۹ ایران و انگلستان نیز (به دستور وثوق‌الدوله) مدت‌ها در زندان شهربانی گرفتار شد که حسبیاتی به مطلع‌های زیر علیه وثوق‌الدوله و آن قرارداد ننگین سرود:

با وثوق‌الدوله‌ای باد صبا گو این پیام
با وطن خواهان ایران بدسلوکی نیک نیست

(فرّخی: ۱۹۸)

و یا:

داد که دستور دیوی خوی ز بیداد
کشور جم را به باد بی‌هنری داد

(فرّخی: ۲۰۲-۲۰۳)

تا این که پس از سال‌ها مبارزات قلمی و روزنامه‌نگاری و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و نیز بعد از سال‌های تبعید و تحمل درد غربت و ... سرانجام به بهانه‌های واهی و ساختگی، باز در سال (۱۳۱۵.ش) در زندان می‌افتد، «زندان ثبت». فرّخی احساس می‌کند که این زندان، آخرین حقه‌ای دیکتاتوری است که برای به دام انداختن او چیده شده است و به یقین جان سالم به در نخواهد برد:

از دست پافشاری خود فرّخی فتاد
در ورطه‌ای که هیچ امید خلاص نیست

(فرّخی: ۹۸)

اما فرّخی که در مصاف تمام مصائب، پابرجا و مقاوم مانده است، در برابر این بند سخت نیز هم‌چنان سرفراز خواهد ماند. شاید سختی‌های زندان، باعث می‌شود که در زندان ثبت به خودکشی دست بزند، شاید هم به دلیل عقده آتش خشمی نهفته که نمی‌تواند، آتشفشانی به پا کند و فضا را طوفانی و چگونگی می‌تواند، کسی که «... فریادی برای کشیدن دارد و نمی‌گذارد، حرفی برای گفتن دارد و نمی‌گذارد، دردی برای نالیدن دارد و نمی‌گذارد...» خاموش بنشیند. «این‌ها چه می‌فهمند که لب‌دوختن آن هم لب‌های مردمی را دوختن که در پس آن طوفان‌های دیوانه و آتش‌فشان‌های خشمگین و دریا‌های بی‌قرار حرف‌ها و رنج‌ها و

نیازها و گفتن‌ها سربرداشته‌اند و برای رهایی همچون پلنگ مجروح غضبناکی، پا به زمین می‌کوبند و نعره می‌کشند، چه دردی است؟!» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۵۱۳-۵۱۴)

به هر حال، فرّخی را از اقدام به خودکشی نجاتش می‌دهند. در زندان قصر، بی‌پروا، روی کاغذ پاره‌ها با تکه مدادهایی که قاچاقی وارد زندان می‌شود، پنهانی شعر می‌سراید و برای زندانیان می‌فرستد.

از طرفی دیگر بر خلاف بسیاری از زندانیان که در زندان شخصیتی نامتعادل و متزلزل از خود نشان می‌دهند، فرّخی «در زندان بود که شخصیت واقعی خود را نشان داد» (جوان، ۱۳۷۳: ۱۷۵)؛ آن هم در زندان قصر «که در آن زمان نشانه قدرت و هیبت استبداد به شمار می‌رفت و عقیده عمومی بر این بود که هر کس در این زندان افتاد، دیگر بیرون آمدنش محال است...» (خامه ای، ۱۳۷۲: ۱۳۰) اما زندان برای فرّخی وضع دیگری داشت، آن گونه که به قول هم‌بندانش، فرّخی، تنها زندان را کم داشت، زیرا «کسی که بدبختی و سختی ندیده باشد، نمی‌تواند شعر [ناب] بگوید. روش خاصی داشت، نمی‌ترسید جسور و رشید بود، هر چه دلش می‌خواست و می‌توانست، می‌گفت، اغلب اوقات هم در کارهای خود پیش‌رفت می‌نمود». (پیشه‌وری، همان) فرّخی در سخت‌ترین شرایط زندان و با وجود شکنجه‌های دل‌خراش و مهیب به مبارزه ادامه داد و با بی‌پروایی و بی‌باکی تمام، از اندیشه‌های آزادی‌خواهانه و از حق‌گویی دست برنداشت و سرود:

پیش دشمن سپر افکندن من هست محال
در ره دوست گر آماجگه تیر شوم

(فرّخی: ۱۶۸)

وی تا پایان مقاوم و سربلند باقی ماند و سازش نکرد، در حالی که در آن دوران اختناق، سازش کاری و نان‌به‌نرخ‌روزخوری و آدم‌فروشی باب بود. سرانجام نیز مظلوم، اما محکم و استوار، در گوشه تاریک‌خانه آزادی‌خواهان و حق‌گویان، به دست سپاه شب برای همیشه خاموش شد.

هر چند در محیط جاسوس پرور زندان، بسیاری از شعرهای او به جای این که در بین مردم پخش شود به دست حکومتیان می‌رسید و ضمیمه پرونده وی می‌شد، (همان) با این حال، فرّخی به شیوه‌های گوناگون، حبسیه‌های بسیار مؤثر خود را به اطراف پخش می‌کرد. حتی در آن اوضاع و احوال بسیار سخت، به قول سپانلو، یکی از چند غزل بسیار عالی خود را می‌سراید که یک سره به حافظه توده پرواز می‌کند (۱۳۷۵، فرّخی: ۱۱۵):

سوگواران را مجال بازدید و دید نیست	باز گرد ای عید از زندان که ما را عید نیست
گفتن لفظ مبارک باد طوطی در قفس	شاهد آینه دل داند که جز تقلید نیست
عید نوروزی که از بیداد ضحاک‌کی عزاست	هر که شادی می‌کند از دوده‌ی جمشید نیست
سر به زیر پر، از آن دارم که دیگر این زمان	با من آن مرغ غزل خوانی که می‌نالد نیست
بی‌گناهی گر به زندان مرد با حال تباه	ظالم مظلوم کش هم تا ابد جاوید نیست
هر چه عریان تر شدم گردید بر من گرم تر	هیچ یار مهربانی بهتر از خورشید نیست
وای بر شهری که در آن مزد مردان درست	از حکومت غیر حبس و کشتن و تبعید نیست
صحبت عفو عمومی راست باشد یا دروغ	هر چه باشد از حوادث فرّخی نومید نیست

(فرّخی: ۱۰۶)

نمونه‌های زیر که به مناسبت‌های زندان سروده شده، تا حدودی وصف حال و بیان شرایط زندان ستم‌شاهی است:

به روزگار رضا، هر که را من دیدم	هزار مرتبه فریاد نارضایی زد
به ناخدایی این کشتی شکسته مناز	که ناخدا نتواند دم از خدایی زد

(فرّخی: ۱۳۲)

ریز بر خاک فنا ای خضر آب زندگی	من ندارم چون تو این اندازه تاب زندگی
--------------------------------	--------------------------------------

(فرّخی: ۱۷۶-۱۷۷)

به زندان قفس مرغ دلم چون شاد می‌گردد	مگر روزی که از این بند غم آزاد می‌گردد
--------------------------------------	--

(فرّخی: ۱۱۹-۱۲۰)

ز - فرّخی و ادبیات پایداری

وی یکی از برجسته‌ترین و متعهدترین و «خلف‌ترین شاعران» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۵۸) دوره خود بود که ادبیات را در خدمت آرمان‌های مردم و مشروطیت به کار گرفت و فرزند زمان خود بود. فرّخی یزدی یکی از چهره‌های برتر ادبیات پایداری است که با سرودن و انتشار غزلیات و رباعیات سیاسی، روزنامه‌نگاری و مقاله‌نویسی در راه آزادی، برابری و دفاع از حقوق کارگران و زحمت‌کشان تا پای جان مبارزه می‌کند و هرگز سازش را با دیکتاتور نمی‌پذیرد.

فرّخی یزدی تحت تاثیر گرایش‌های مذهبی و ملی و نیز احساس فقر و بهره‌کشی از همان دوران نوجوانی با عضویت در جمعیت طرفداران قانون مبارزات خود را آغاز می‌کند و سپس در سال ۱۲۹۰ به منظور فرار از دست حاکمان مستبد یزد و نیز برای دست‌یابی به فضای نسبتاً باز سیاسی به تهران سفر می‌کند و ضمن پیوستن به حزب دموکرات روزنامه انتقادی طوفان را تاسیس می‌کند و به‌رغم مخاطرات، توقیف‌ها، تهدیدها، تبعیض‌ها و تعطیلی‌های فراوان به مدت هشت سال آن را منتشر می‌کند. در این میان، فعال‌ترین مرحله مبارزات سیاسی وی به دوران انتشار طوفان مربوط است؛ به‌ویژه، سال دوم که فرّخی با چاپ مقالات انتقادی شدید و نیز با انتشار اشعار آتشین، علیه خودکامگی‌های رضاشاه و دیگر مستبدان می‌تازد. دوره دیگر به مبارزات پارلمانی وی در هفتمین دوره انتخابات مجلس شورای ملی مربوط است که به همراهی محمودرضا طلوع، نماینده رشت با استفاده از مصونیت نمایندگی به مبارزات خود ادامه می‌دهد.

فرّخی به دلیل ابداعات در مفاهیم و اصطلاحات سیاسی و اندیشه‌های جامعه‌اشتراکی و امتیازات و ویژگی‌های روزنامه‌نگاری، همچون: استفاده از اشعار بالبداهه و متناسب با سرمقالات و نیز آرمان‌خواهی و ثابت‌قدمی تا پای جان و عشق به قشر زحمت‌کش و... نه تنها در ادبیات پایداری و سیاسی ایران، بلکه در جهان جایگاهی ویژه دارد. بنابراین اشعار سیاسی و آثار قلمی و فعالیت‌های روزنامه‌نگاری وی، ندای آزادی، برابری و نوگرایی است. از این رو،

گرچه اشعار وی، چون بسیاری از اشعار راستین این دوره، از لحاظ تخیل و آفرینش هنری و ارزش‌های شعری خیلی قابل توجه نیست، اما از جنبه محتوایی و درون‌مایه، مردمی‌ترین و واقعی‌ترین و متعهدترین شعر تاریخ ادبیات ایران است که سخنش، نشانگر ادبیات در خدمت اجتماع است، نه ادبیات برای «زر و زور و تزویر» و نه «ادبیات برای ادبیات». وی در راه آرمان‌های مشروطیت تا پایان عمر مقاوم و «ثابت قدم» ماند و از این بابت به قول یاحقی «او در عصر خود تنها شاعری بود که جهان‌بینی ثابتی داشت و سرانجام بر سر همین امر هم جان باخت». (یاحقی، ۱۳۸۵: ۲۱)

۳- نتیجه‌گیری

فرّخی، از دسته شاعران کلاسیک نو در دوره مشروطیت و پهلوی اول به شمار می‌رود که از قالب‌های سنتی برای مفاهیم آزادی‌خواهی، استقلال‌طلبی، نوگرایی و جامعه‌اشتراکی بهره برده است؛ البته فرّخی به دلیل گرایش‌های خاص دموکراسی، جامعه‌اشتراکی و ادبیات کارگری همچون لاهوتی با دیگران متفاوت بود. به لحاظ شاعری، شهرت اصلی وی در غزلیات و رباعیات سیاسی است. غزل وی به لحاظ واژگان و اصطلاحات شعر کلاسیک در محدوده شعر بازگشت ادبی است و از مهم‌ترین خصوصیات آن، یک‌دست‌نبودن است، چون معمولاً با یکی، دو بیت عاشقانه آغاز می‌شود و سپس با اندیشه‌های سیاسی ادامه و پایان می‌یابد. با این حال، بیان اندیشه‌های آزادی‌خواهی، برابری و ناسیونالیستی، بسامد بالای کاربرد اصطلاحات و ترکیبات سیاسی و مسلکی و قدرت طبع وی در بدیهه‌سرایی و شعر روزنامه‌ای، فرّخی را شاعری صاحب سبک خاص و مبتکر نشان می‌دهد.

هرچند شاعران مشروطیت به اقتضای زمانی، چندان به جنبه‌های ادبی و صورخیال توجهی نداشتند، اما در شعر فرّخی و بعضی از شاعران بزرگ و صاحب‌ذوق این دوره، همچون بهار، تصویرهای زیبایی به کار رفته است. فرّخی، نیز چون بیشتر مبارزان و روشنفکران دوره ی

مشروطه به آزادی، برابری و تجدّد گرایش دارد، اما این آرمان‌های وی به نوعی با سوسیالیسم، ناسیونالیسم، دموکراسی و قانون‌گرایی همراه است. یکی از ویژگی‌های اصلی شعر فرّخی، استفاده از اشارات اساطیری است. به‌طور کلی، فرّخی در صورخیال خود، نام پنجاه و دو نفر از پادشاهان و چهره‌های باستانی و تاریخی را به کار می‌برد، اما مهم‌ترین شخصیت مورد نظر وی کاوه است. شیوه استفاده فرّخی از اشارات اساطیری و باستانی چنان است که از چهره‌های مثبتی همچون، کاوه، جمشید، فریدون و... برای نمونه‌سازی از آرمان‌های خود بهره می‌جوید و از چهره‌های منفی، همچون: ضحاک، جانوسیار و... برای بیان جنبه‌ها و شخصیت‌های منفی استعماری و استبدادی بهره می‌برد.

فرّخی، به دلیل ویژگی‌های مردم‌گرایی و حمایت از رنجبران، به منظور برابری و مساوات، با حفظ آزادی و استقلال مام میهن به جامعه اشتراکی و سوسیالیسم گرایش دارد، اما سوسیالیسم وی، بیشتر اجتماعی است، نه فکری و نظامی. بنابراین، وی از نخستین کسانی است که اندیشه‌ها و اصطلاحات جامعه اشتراکی را با بسامد بالایی در آثارش به کار می‌برد. فرّخی در دوره اختناق و وحشت رضاشاهی از پیشگامان ادبیات زیرزمینی و پایداری است که می‌کوشد، اشعار و آثار قلمی خود را علیه استبداد و استعمار به صورت پنهانی و سرری نشر و پخش کند. از این رو، بارها به زندان افتاد و موجب شد که حبسیات (اشعار زندان) آتشین، شیوا و جاودان خود را بسراید.

منابع

- آجودانی، ماشاءالله، (تابستان ۱۳۸۲)، یا مرگ یا تجدّد (دفتر در شعر و ادب مشروطه)، ج ۱، تهران: اختران.
- پیشه‌وری، جعفر، یادداشت‌های زندان، پسیان، بی تا، تهران.
- ج. جوان، محمد فرّخی یزدی، (۱۳۷۳)، محاکمه محاکمه گران (بخش دوم)، گلین، محمد و شریفی، یوسف، نقره، تهران: طلایه.
- خامه‌ای، انو، (۱۳۷۲)، خاطرات سیاسی، تهران: گفتار.
- سپانلو، محمد علی، (۱۳۷۵)، شهر شعر فرّخی، تهران: نشر علمی.
- _____، (۱۳۶۹)، چهار شاعر آزادی، تهران: انتشارات نگاه.

شريعتي، علي، (زمستان ۱۳۷۱) گفتگوهای تنهایی، مجموعه‌ی آثار ۳۳ (بخش اول و دوم)، چ ۳، تهران: آگاه.

شفيعی کدکنی، سيدمحمدرضا، (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی، ویرایش دوم، تهران: سخن.

_____، (۱۳۶۳)، *از انقلاب تا انقلاب*، (ادبیات ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی)، در ادبیات نوایران،

ل.الون ساتن، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.

صبور، داریوش، (۱۳۶۳)، برکران بیکران، نگاهی به شعر معاصر فارسی، تهران: سخن.

فرّخی يزدي، محمد، (۱۳۶۹)، دیوان فرّخی يزدي، به اهتمام: حسین مگی، چ ۹، تهران: مؤسسه انتشارات

امیرکبیر.

_____؛ طوفان: ۱- روزنامه «طوفان»: س ۱، ش ۱ (۱۳۰۶/۶/۲) تا س ۸ (بهمن ۱۳۰۷)، (دوره‌ی

کامل).

و ۲- «طوفان هفتگی»: س ۱، ش ۱ (۱۳۰۶/۱۱/۲۴) تا س ۲، ش ۲۳ (۱۳۰۷/۱۱/۲۳) (دوره کامل).

فرشیدورد، خسرو، (۱۳۶۳)، درباره ادبیات و نقد ادبی (۲ جلد)، چ ۱، امیرکبیر، تهران.

مسرت، حسین و محمدی، غلامرضا، (۱۳۷۶)، شاعر لب دوخته، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، يزدي.

معتضد، خسرو، (۱۳۶۹)، پلیس سیاسی، چ ۲، تهران: جانزاده.

ملک الشعراي بهار، محمدتقی، (۱۳۶۸)، دیوان (۲ جلد)، تهران: توس.

سلطانی گردفرامرزی، علی، (بهار و تابستان ۱۳۸۱)، بازگشت فرّخی به تاریخ و افسانه، کاوش نامه، مجله علوم انسانی دانشگاه

يزدي، س ۳، ش ۴، (۴۳-۶۷).

صادقیان، محمدعلی، (پاییز و زمستان ۱۳۷۹)، بن مایه های درد و رنج در شعر فرّخی يزدي، کاوش نامه، مجله علوم انسانی

دانشگاه يزدي، س ۱، ش ۱، (۱۱-۲۲).

فشارکی، محمد، (بهار و تابستان ۱۳۸۱)، نگاهی به شعر فرّخی يزدي از دیدگاه بلاغت، کاوش نامه، مجله

علوم انسانی دانشگاه يزدي، س ۳، ش ۴، (۶۷-۸۵).